

کلیات و تعاریف

واژه استراتژی و تعریف آن

استراتژی مشتق از کلمه یونانی استراتوگوس^۱ به معنای فرمانده لشکری و کشوری است؛ در زمان جنگهای ایران و روم کسی که در رأس ده هنگ پیاده نظام قرار می‌گرفت، استراتوگوس نام داشت و از آنجا که این فرماندهان نظامی گاهی اوقات در امور کشوری هم مسئولیت خاصی داشتند، فرماندهان کشوری نیز محسوب می‌شدند. فنونی که یونانیان و رومیان برای پیروزی در جنگ به کار می‌بردند، در حقیقت نوعی حيله نظامی بود که استراتژم^۲ نامیده می‌شد؛ به همین علت قدیمی‌ترین تعریفی که از واژه استراتژی می‌توان یافت، عبارت است از «هنر فرماندهان در زمینه تدابیر و حيله‌های نظامی و فرماندهی جنگ».

پس از انقلاب کییر فرانسه که ناپلئون به قدرت رسید و جنگهایی را با موفقیت به پایان برد، برای اولین بار از تاکتیک وسیع و استراتژی عملیات سخن به میان آمد و استراتژی چنین تعریف شد: «علم حرکات و طرحهای نظامی یا دانش جنگ و تهیه طرحها و خطمشی واحدهای نظامی».^۳

در همین دوره کلوزویتس^۴ استراتژی را چنین تعریف می‌کند «فن به‌کارگیری و هدایت نبرد به عنوان وسیله‌ای در جهت نیل به اهداف جنگ».

1. strategos
2. strategem
3. *Art of War*, vol. 1, pp. 45-50.
4. Clausewitz

در این تعاریف، دو عامل استراتژی خوانده شده است: یکی علم حرکات و دیگری علم طرحهای نظامی. وقتی می‌گوییم استراتژی علم حرکات و طرحهای نظامی است، حرکات را مقدم بر طرحهای نظامی می‌آوریم؛ حال آنکه از لحاظ نظامی ابتدا باید طرح نظامی تهیه کرد و سپس این طرح را به کار بست که این به کار بستن در حقیقت همان حرکات نظامی است.

بنا بر اعتقاد کلوزویتس در کتاب *درباره جنگ هدف جنگ یا استراتژی*، کسب پیروزی در یک نبرد یا رزم نیست، بلکه علاوه بر پیروزی باید نیروها طوری تنظیم شوند که به لحاظ زمانی و مکانی نوعی توالی داشته باشند که در نهایت شکست دشمن تضمین شود. وی معتقد است که «تاکتیک، فن به کار بردن واحدها و عملیات و هدایت آن در میدان نبرد است»؛ بنابراین رابطه تاکتیک با استراتژی، رابطه جزء با کل است. نقطه ضعف این رابطه از نظر لیدل هارت^۱ این است که «استراتژی، بدون دلیل در محدوده سیاست و فرماندهی جنگ دخالت داده شده و حال آنکه این وظیفه‌ای است که تنها برعهده مسئولان حکومتی است نه فرماندهان نظامی».^۲

فون مولتکه،^۳ رئیس ستاد ارتش آلمان در جنگ جهانی اول «استراتژی را سازماندهی و تطبیق عملی و سایلی می‌داند که با هدفی مشخص زیر نظر فرمانده قرار دارد».^۴ طبق این تعریف، مسئولیت و وظیفه فرمانده در قبال حکومت فقط به کارگیری نیروها در عملیات نظامی است؛ مزیت این تعریف این است که اگر فرمانده عالی نظامی برای یک عملیات، نیروهایش را کافی نداند، آن را به مسئولان حکومتی گزارش می‌دهد.

لیدل هارت ضمن انتقاد به تعریف کلوزویتس، استراتژی را چنین بیان می‌کند: «استراتژی، هنر توزیع و به کارگیری وسایل و تجهیزات نظامی برای نیل به اهداف سیاسی است».^۵ همچنین وی می‌گوید «استراتژی، هنری است که با آن

1. Liddle Hart

۲. رباعه، غازی اسماعیل، *استراتژی اسرائیل*، ص ۶۸-۷۲.

3. Von Moltke

4. *Ibid.*, pp. 67-69.

۵. قادری، سیدعلی، *مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحولات مفاهیم*.

می‌توان با به خدمت گرفتن نیروهای نظامی به هدفی که سیاستهای کلی دولت یا ملت تعیین کرده است، دست یافت».

ژنرال بالو فرمانده ارتش دوم آلمان در حمله به فرانسه در جنگ جهانی اول، معتقد بود که «استراتژی، علم تحرکات خارج از دید دشمن است». آندره بوفر اصطلاح استراتژی همه جانبه را به کار می‌برد و معتقد است که: «در رأس همه استراتژیها، استراتژی همه جانبه قرار دارد که بدون واسطه در اختیار دولت است؛ وظیفه دولت رهبری و اداره جنگ تمام عیار است و نقش این استراتژی تعیین مأموریت خاص و طراحی استراتژیهای متعدد و همه جانبه سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی است».^۱

همچنین می‌توان استراتژی را هنر کاربرد زور یا فشار برای رسیدن به هدفهای تعیین شده سیاسی و هنر دیالکتیک نیروها در استفاده از مزدور برای حل منازعات تعریف کرد و نیز هنر به کار بردن زور و جبر، به طوری که به وسیله آن بتوان تا حد امکان به بهترین نتیجه برای رسیدن به اهداف سیاسی دست یافت. در واژگان ناپلئون، استراتژی «جرقه الهی» خوانده شده است. استراتژی هنری است که انسان را قادر می‌سازد، قطع نظر از روشی که به کار می‌گیرد، مسائلی را که در نتیجه برخورد دو خواست مغایر بروز کرده است، خوب بشناسد و در نتیجه شناخت کامل این مسائل، تکنیک و روشی را به کار گیرد که حداکثر کفایت و بهره‌وری را حاصل کند؛ از این رو هنر استراتژی در واقع هنر مجادله و برآورد نیرو یا دیالکتیک دو خواست مغایر است که دولت‌ها مخاصمه نظامی و قدرت ارتشهای خود را برای حل اختلافات یا پایان آن به کار می‌گیرند.

در یاسالار رائل کاستکس فرانسوی تعبیر جالبی از استراتژی دارد. وی معتقد است که «استراتژی چون طیف خورشید است که به اشعه‌های مادون قرمز (قلمرو سیاست) و ماوراء بنفش (گستره تاکتیک) تقسیم شده و استراتژی در این سو و آن سوی نبرد قرار گرفته و در نتیجه هم از سیاست متأثر است و هم از تاکتیک».^۲

۱. بوفر، آندره، مقدمه‌ای بر استراتژی.

۲. ژرژ، پیر، ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی، ص ۵۴.

در آیین‌نامه‌های نظامی فرانسه دربارهٔ استراتژی آمده است «فن کاربرد امکاناتی که در دست حاکم سیاسی است در جهت اهداف حاکم».

انجمن مطالعات پنتاگون، استراتژی را این‌گونه تعریف کرده است: «هنر و علم توسعه و به کارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ملت در جنگ و صلح به منظور تأمین حداکثر پشتیبانی از سیاست ملی به قصد افزایش احتمالات و نتایج مطلوب برای پیروزی و تقلیل احتمالی شکست».^۱

جیمز براین کوئین استراتژی را الگو یا طرحی می‌داند که هدفها، سیاستها و زنجیره‌های عملیاتی یک سازمان را در قالب یک کل با یکدیگر ترکیب می‌کند.^۲

هنری مینتس برگ نیز دربارهٔ استراتژی تعاریف ذیل را اظهار داشته است:^۳

استراتژی به معنی طرح و نقشه، نوعی مسیر اقدام آگاهانه و مورد نظر، یک رهنمود (یا مجموعه‌ای از آنها) برای برخورد با وضعیت است.

- تصمیم‌گیرهای مهم در کشور، جامعه، سازمان و خانواده را استراتژی گویند.

- استراتژی به معنی الگو. استراتژی یک الگو است، به‌ویژه الگویی از یک سلسله اقدامات.

- استراتژی به مفهوم موضع. وسیله‌ای برای مشخص کردن اینکه یک سازمان (یا یک فرد) در کجای محیط (واژه‌ای که مورد بحث مدیریت است) و در کجای بازار (به عنوان یک مؤسسهٔ بازرگانی) قرار دارد.

- استراتژی به مفهوم دیدگاه. استراتژی یک دیدگاه است که محتوای آن تنها از یک وضعیت شاخص تشکیل نمی‌شود، بلکه نوعی تصور ذهنی پایدار را نسبت به جهان دربر می‌گیرد.

ژنرال گرانت در کنفرانس انجمن مدیریت استراتژیک مونترال استراتژی را عبارت از صف‌آرایی منابع می‌داند به گونه‌ای که به احتمال زیاد منجر به

۱. قادری، سیدعلی، همان.

2. Brine Quinn, James, *Strategies Ten Chang: Logical Incrementalism*.

3. *Strategy Formulation*, vol. 1, Schools of Thought.

شکست دشمن شود.

ریچارد روملت در کنفرانس انجمن مدیریت استراتژیک مونترال که در ۱۹۸۲/۱۰/۷ برگزار شده بود، استراتژی را این گونه تعریف می کند: کاوش برای یک برتری ماندگار و حفظ آن.

رابرت ام. جیمز می گوید: استراتژی، خط تولید و خدماتی را که به وسیله مؤسسه‌ای ارائه یا طرح‌ریزی می شود، بازارها و پاره بازارهایی که برایشان تولیدات و خدمات کنونی و آینده برنامه‌ریزی می شود و سرانجام مسیرهایی که آنها به این بازارهای کار وارد می شوند را مشخص می کند.^۱

نگارنده در این باره معتقد است که استراتژی تفکری است عقل‌گرا برای ایجاد هماهنگی بین سیاستهای کلی با موقعیتهای فرامنطقه‌ای که قابلیت اجرای سیاستهای کلی نظام را هموار می کند.

مجتبی تهامی در کتاب *امنیت ملی، دکترین و سیاستهای دفاعی و امنیتی*، استراتژی را این گونه تعریف می کند:

- علم و هنر فرماندهی نظامی در زمینه طرح‌ریزیها، اجرا و هدایت عملیات نظامی.

- استراتژی علم و هنر اجرای سیاست است.

- استراتژی ملی عبارت است از: علم و هنر به کارگیری کلیه مؤلفه‌های قدرت ملی در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ملاحظات ژئوپولیتیکی کشور بر حسب ضرورتها در زمان صلح یا جنگ به منظور انجام حداکثر پشتیبانی از سیاستهای ملی در جهت نیل به اهداف و منافع ملی و افزایش احتمال پیروزی و حفظ نتایج به دست آمده و کاهش احتمال شکست.

مقدسی در «جزوه آموزشی استراتژی ملی» درباره استراتژی می گوید:

- «برنامه‌ریزی عملیاتی برای رسیدن به اهداف مشخص و روشن از طریق به کارگیری هرگونه امکانات بالقوه و بالفعل که عدم وجود آن یا ضعف آن باعث خسارات جبران‌ناپذیر می شود.

۱. براین کوئین، جیمز، هنری مینتس برگ و رابرت ام. جیمز، مدیریت استراتژیک.

- استراتژی ملی، بهره‌گیری از کلیه امکانات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی برای تعیین و مشخص کردن اولویت اهداف.

- تدابیری که جامعه برای بسیج و کاربرد کلیه منابع موجود یا قابل حصول به منظور حفظ و تعمیم ارزشهای متعلق به جامعه به کار می‌برد.

- استراتژی بزرگ، هدفهایی که یک ملت، یا گروهی از ملتها در نظر می‌گیرند، باید در این سه حوزه سیاست خارجی، سیاست اقتصادی و سیاست نظامی سازگار و هماهنگ باشد ... خلاصه آنکه این هدفها را باید مفهوم واحد و وحدت‌بخشی هدایت کند و این همان چیزی است که آن را استراتژی بزرگ می‌نامند.

یک ژنرال پروسی در این باره اظهار می‌دارد: کاربرد عقل سلیم را همان علم استراتژیک گویند. نگاه کردن درست از زوایای مختلف به هر چیزی.

رابرت آزگود معتقد است که در حال حاضر باید استراتژی نظامی را به عنوان یک طرح کلی برای استفاده از ظرفیت قهر مسلحانه - و در ارتباط با ابزار اقتصادی، دیپلماتیک و روانی قدرت تعریف کرد که به بهترین نحو ممکن سیاست خارجی را با وسایل آشکار، پنهان و ضمنی حمایت می‌کند.

هنری کیسینجر در این باره می‌گوید:^۱

جدا کردن استراتژی از سیاست تنها با متضرر کردن هر دو امکان‌پذیر است. این جدایی باعث می‌شود که نیروی نظامی با استعمال قدرت مطلق یکی تلقی شود و دیپلماسی را به سمت رعایت بیش از حد، ظرافت و نرمی در سیاست سوق دهد؛ چون مسائل دشوار در سیاست ملی در زمینه‌هایی قرار دارد که عوامل سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی، همگی در آن دخیل‌اند باید این خیال باطل را رها کنیم که چیزی به عنوان توصیه خالص نظامی وجود دارد. به نظر وی استراتژی اسلوب بقای یک جامعه است.

۱. پیلِس، جان و دیگران، استراتژی معاصر.

- ساکاموتو در کتاب *دکترینهای استراتژی و موانع آنها* می‌گوید: «دکترین استراتژیک در عصر امپراتوریهای چین، مصر، بین‌النهرین، ایران باستان و اینکها عبارت بود از حفظ سلطه از طریق اعمال قدرت سیاسی و اجتماعی در زمان و مکان به عنوان دو بعد منطقی»^۱.

گیرت معتقد است که: کشورداری علم رفیع و وسیع هدایت منافع خاص به سوی منافع کلی تر است.

- هنر به حرکت درآوردن نیروها در تأثیر عملیات به نحوی که موجب متمرکز شدن نیروها در صحنه نبرد شود.

- ژولی دو مزروآ در اوایل قرن نوزدهم اظهار می‌دارد: جنگیدن، یعنی تفکر کردن، تلفیق عقاید، پیش‌بینی، استدلال ژرف و به کارگیری ابزارها. بعضی از این ابزارها مستقیم و برخی دیگر غیر مستقیم هستند. ابزارها و وسایل غیر مستقیم آنقدر متنوع‌اند که تمامی شاخه‌های دانش بشری را شامل می‌شوند. برای تهیه پروژه‌ها، استراتژی زمان، مکان، ابزارها و وسایل، منافع گوناگون را با هم تلفیق کرده و همه چیزهایی را که منتج از دیالکتیک، این استعداد والای ذهن، یعنی استدلال است به کار می‌گیرد.

- جومینی می‌گوید: استراتژی مجموعه عملیاتی است که صحنه جنگ را به‌طور کلی دربر می‌گیرد.

- مارمونت معتقد است: استراتژی بخشی از هنر است که به تحرکات کلی، دور از چشم دشمن و قبل از شروع نبرد مربوط می‌شود.

- روستو اظهار می‌دارد: استراتژی هنر فرماندهی ارتشهاست که شامل هنر نبردها، هنر تحرکات و هنر استقرار یافتن است.

- لئیره، مؤلف *فرهنگ و زبان فرانسه*، استراتژی را این‌گونه تعریف می‌کند: هنر اندیشه نقشه نبرد، اداره ارتش در نقاط حساس یا سوق‌الجیشی، شناسایی نقاطی که بر روی آن باید بیشترین نفرت را برای حصول اطمینان از پیروزی در جنگ متمرکز کرد.
- لنین استراتژی را سیاست ادامه جنگ با وسایل دیگر می‌داند.

1. Sakamota Yoshikazu, *Strategic Doctrines and Their Alternatives*, p. 33.

- چه گوارا استراتژی را این گونه بیان می کند: تجزیه اهداف مورد نظر نسبت به تغییرات وضعیت نظامی عمومی و ابزارهای به کار گرفته شده برای دستیابی به این اهداف.

- در فرهنگ لغات فرانسه روبر، در تعریف استراتژی آمده است: بخشی از علم نظامی است که به اهداف کلی جنگ و سازماندهی دفاع یک کشور می پردازد؛ عملیات بسیار گسترده، فراهم کردن نقشه تدافعی و تهاجمی به نسبت افراد و وسایل لجستیکی، ظرافت صنعتی، اطلاعات و فرضیات جغرافیایی در معیار وسیع با در نظر گرفتن عوامل دیپلماتیک و غیره.

- جلیل روشندل اظهار می دارد: کاربرد هر چه مؤثرتر هنر در تمامی تواناییهای دولت را استراتژی بزرگ نامیده اند.

- پیر لاکوست می گوید: استراتژی علم اقدام در جهانی آنتاگونیستی است.

- نیومن و مورگنشرن استراتژی را این گونه تعریف می کنند: روشی برای به عمل آوردن اطلاعات خاص از طریق دیالکتیک مخاصمه و محاسبه تصمیم گیری و یافتن راه حل های مناسب و اقتصادی از طریق تبدیل این اطلاعات به انرژی هدایت شده و عملی.

- لوسین پواریر، افسر ارشد نیروی زمینی ارتش فرانسه و مدیر مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع فرانسه می گوید: استراتژی جامع، دائمی و همه جا حاضر، دارای اشکال گوناگونی است: کلیه قلمروها و شاخه های فعالیت کلیه افراد و تمامی گروه های ملزم و تابع را دربر می گیرد و می تواند در صورت اقتضا فرمهای گوناگون دیگری نیز به خود بگیرد. طرق و وسایل رسیدن به اهداف باید با ترکیبی نظامی و فرهنگی منطبق باشد.^۱

کورس بایندر در تعریف استراتژی می گوید:

- علم و هنری است که از همه امکانات و تواناییها و ترکیب و تلفیق آنها استفاده می شود تا به اهداف خاصی برسیم.

۱. روشندل، جلیل، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم.

- استراتژی بزرگ، یعنی هنر و علم به کار بردن قدرت ملی در تمام شرایط به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی، که از طریق کنترل مؤثر و مطلوب دشمن، با توسل به نیرو، تهدید به استفاده از نیرو، فشار غیرمستقیم، دیپلماسی، حيله و نیرنگ و سایر وسایل قابل تصور انجام گیرد.

- دریادار جی. سی. وایلی می گوید: استراتژی نقشه عملیاتی است که برای دستیابی به یک نتیجه نهایی طراحی شده است. نیتی خاص که تدابیری برای اجرای آن اندیشیده‌اند.

جان ام. کالینز می گوید:

- استراتژی بزرگ عبارت است از فن و علمی که قدرت ملی را تحت تمام شرایط به منظور کنترل طرف مقابل به اندازه و طریق مورد نظر با به کار بردن تهدید، نیروهای مسلح، فشار غیرمستقیم، سیاست، طفره و گریز و سایر ابزارهای قابل تصور بسیج می کند و بدین وسیله علایق و مقاصد امنیت ملی را برآورده می سازد.

- استراتژی، علم و فن گزینش درست از منابع متنوع است.

- کلاوس ویتز اظهار می دارد: «ماهیت استراتژی، مانند شاهزاده یا سرداری است که می داند چگونه جنگ را مطابق مقاصد و ابزارهایش سازمان دهد».^۱

سون تزو معتقد است: «جنگ برای دولت واجد اهمیت حیاتی است و بنابراین مطالعه و تحلیل آن ضرورت دارد»؛^۲ از این رو وی برای اولین بار کوشیده است تا برنامه ریزی و رهبری عملیات نظامی و جنگی را بر بنیادهای عقلانی استوار کند. به اعتقاد وی، «استراتژیست» زبردست باید بتواند لشکر دشمن را بدون درگیری نظامی به تسلیم وادار کند و شهرها را بدون محاصره به تصرف درآورد و دولت را بدون آغشتن شمشیرها به خون واژگون سازد. سون تزو معتقد است که: جنگ مترادف با کشتار و ویرانی نیست؛ هدف واقعی استراتژی این است که شهرها و لشکرها صحیح و سالم به تصرف درآیند.

۱. کالینز، جان ام، استراتژی بزرگ.

۲. تزو، سون، هنر جنگ.

در این زمینه، تعاریف و تشبیهات زیادی شده است و همان طور که ملاحظه می‌شود، این تعاریف هر یک تصورات خاصی را مطرح می‌کند. ولی ذکر این نکته لازم است که این واژه در ابتدا فقط کاربرد نظامی داشته و به تدریج به سایر فعالیتهای انسانی راه یافته است؛ تا جایی که متأسفانه امروزه در مقیاس وسیعی از آن استفاده نادرست می‌شود. به هر حال سیر تحول این واژه ایجاب می‌کند که به دو صورت مطالعه شود: یکی به صورت نظامی و دیگری عمومی. با این حال همان طور که در مقدمه بیان شد، یک استراتژی نظامی نمی‌تواند به صورت مجرد وجود داشته باشد؛ زیرا همه اهداف استراتژیها یک موضوع را توجیه می‌کنند و آن حفظ حیات و منافع ملی است. ولی چون در این بحث بر واژه استراتژی تأکید داریم، باید گفت که استراتژی نظامی عبارت است از «چگونگی و نحوه برنامه‌ریزی به منظور پیش‌بینی عملیات گسترده نظامی در آینده» و از لحاظ عمومی استراتژی عبارت است از «داشتن هنر و خط‌مشی به منظور هدایت مجموعه فعالیتهایی در مقیاس جهانی در آینده».

به نظر می‌رسد که تفکیک این تعاریف تا حد زیادی می‌تواند یک محقق را در امر مطالعات استراتژیک کمک کند تا از چهارچوب مطالعه‌اش خارج نشود.

عوامل مؤثر در ژئواستراتژی

ژئواستراتژی در حقیقت علمی است که نقش عوامل محیط جغرافیایی را در تدوین استراتژیها به طور اعم و استراتژیهای نظامی به طور اخص مطالعه می‌کند. عواملی که استراتژی باید همیشه به آنها متکی باشد، شامل دو دسته است: دسته اول عمدتاً شامل عواملی است که در ژئوپولیتیک هم جزء عوامل ثابت محسوب می‌شوند^۱ و دسته دوم عوامل ویژه‌ای است که از جنگی به جنگ دیگر و حتی در طول درگیری تغییر می‌کنند و در ابتدا تسلیحات، حمل و نقل، صنعت و از این قبیل را دربر می‌گیرد. ولی طی نبرد ممکن است شماری جدید به آنها اضافه شود. این عوامل چه ثابت و

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: عزتی، عزت‌الله، ژئوپولیتیک.

چه متغیر روابطی بین خود دارند که در ژئوپولیتیک بررسی می‌شوند و استراتژ^۱ یا طراح نظامی برای ارزیابی نتایج وضعیت مخاصمه، باید آنها را بشناسد. ژنرال شاسن به فرماندهان زیردست خود می‌گفت که در بررسی‌های استراتژیک نه تنها عوامل جغرافیایی، بلکه ژئوپولیتیک عصر فضا را نیز باید در نظر داشته باشند و توسعه و پیشرفت فناوری هوایی را نادیده نگیرند.

هدف ژئواستراتژی

از دیدگاه نظامی، هدف نهایی استراتژی چیزی جز انهدام دشمن نیست. زمانی که جنگ فقط بر اهداف نظامی تکیه دارد و منظور از آن واداشتن بی‌قید و شرط دشمن به تسلیم است، ضرورت انهدام دشمن ظاهر می‌شود. با وجود این آلمان در ۱۹۱۸، ایتالیا در ۱۹۴۳ و ژاپن در ۱۹۴۵ قبل از آنکه قدرت نظامی‌شان به کلی از بین رفته باشد، تسلیم شدند. به این دلیل است که امروزه برای ادامه جنگ آن قدر شرایط سیاسی و اقتصادی وجود دارد که طرف مقابل به علت ناتوانی در رودررویی با آنها ناگزیر است به شکست خود اقرار کند و شرایط را بپذیرد. بیشتر این شرایط را عوامل مهم ژئوپولیتیکی تعیین می‌کنند. بنابراین استراتژی نه تنها باید نبرد را به معنای حقیقی کلمه هدایت کند، بلکه لازم است به اهداف ژئوپولیتیکی نیز دست یابد. اینجاست که ژئواستراتژی بیش از پیش اهمیت می‌یابد و پیوسته باید با رقابت‌های همه‌جانبه و فراگیر تطبیق داده شود؛ مثلاً هنگامی که عملیات نظامی برای تخریب روحی ملتی طرح‌ریزی می‌شود، اگر احتیاط نشود یا به عبارت دیگر حالات روحی و احساسات ساکنان منطقه عملیاتی در نظر گرفته نشود، ممکن است نتیجه مطلوب و دلخواه به دست نیاید و در واقع استراتژی با شکست مواجه شود. در چنین حالتی خطر آن می‌رود که این امر به واکنشی مخالف با آنچه از پیش در نظر گرفته شده بود، بینجامد و حتی استقرار وضعیت صلح بر شالوده‌های سالم را به خطر اندازد؛ همچنان که تجربه بمباران شهرها غالباً آن را به ثبوت رسانیده است.

قطع خطوط مواصلاتی در ابتدا منجر به فلج کردن دشمن در ادامه عملیات نظامی می‌شود و سپس به شکلی گسترده در زندگی روزمره غیرنظامیان اثر می‌گذارد و در نتیجه حالتی از رکود به وجود خواهد آورد. انتخاب نقاط مساعد حمله برای ایجاد این گسستگی خطوط تدارکاتی منوط به نقاط حساسی است که ژئوپولیتیک مشخص می‌کند.